



بررسی تطبیقی شرک مشرکان در ربوبیت از نگاه علامه طباطبایی و عالمان وهابی

فرشته چهرزاد*

چکیده

مسئله عدم ایمان مشرکان به ربوبیت پروردگار متعال، از موضوعات مُسلم و محرز قرآن کریم است. دلیل شرک آنان در ربوبیت این است که معبودهای خود را نافع، ضار و مالک شفاعت می‌پنداشتند. آنان علی‌رغم اینکه خالق جز الله نمی‌شناختند، اما شئون ربوبی را به غیرالله نسبت می‌دادند؛ از این رو، علامه طباطبایی معتقد است، مشرکین با اینکه خالق جز الله نمی‌شناختند، اما در ربوبیت مشرک بودند؛ زیرا تدبیر امور هستی را در دست معبودهای خود می‌دانستند؛ برخلاف دیدگاه علامه طباطبایی، علمای وهابی مشرکین را در مسئله ربوبیت موحد می‌دانند و معتقدند: مشرکین همان‌گونه که به خالق غیر از الله معتقد نبودند، ربوبیت را از آن الله می‌دانستند و مالک، رازق، محیی، ممیت و مدبری جز الله نمی‌شناختند. ادله فراوانی از قرآن بر بطلان دیدگاه وهابیان مبنی بر عدم شرک مشرکین در ربوبیت دلالت دارد که در این نوشته، مهم‌ترین آنها را از زبان علامه طباطبایی بیان خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: توحید، ربوبیت، علامه طباطبایی، وهابیت.

مقدمه

یکی از پژوهش‌های مهم در حوزه مبانی فکری وهابیت، بررسی نوع نگاه آنان به عقاید مشرکین عصر نزول در باب توحید است؛ زیرا وهابیان با ارائه تصویر نادرست و خلاف قرآن از باورهای مشرکان، دچار لغزش‌های متعددی شده‌اند که تطهیر مشرکین در مسئله ربوبیت و منحصر دانستن شرک مشرکین در الوهیت، از این قبیل است. وهابی‌ها معتقدند که مشرکین در عصر نزول، به شرک ربوبیت مبتلا نبودند و مشکل اصلی آنان در شرک عبادی بوده است. آنان برای اثبات توحید ربوبی مشرکان (بدون توجه به صدها آیه دیگر)، با استناد به آیاتی از قرآن، مشرکین را در ربوبیت موحد پنداشته و به تطهیر مشرکین پرداخته‌اند.

با گزارشی که قرآن از باورهای مشرکان ارائه می‌دهد، این‌طور به دست می‌آید که برخلاف دیدگاه وهابیان، مشرکان عصر نزول مانند همه مشرکین در اعصار مختلف، پیش از آنکه به شرک الوهی (عبادی) مبتلا باشند، دچار شرک ربوبی بودند و اساساً منشا شرک الوهی مشرکین، چیزی جز شرک در ربوبیت نبوده است. این حقیقتی است که علامه طباطبایی به آن توجه داشته است. وی می‌گوید: هرچند بسیاری از مشرکان به خالقیت و مالکیت خدا اقرار می‌کردند و حتی برخی از آنان در انتساب تدبیر کلان عالم (امور عظام)، به خدا معترف بودند، ولی وجه مشترک در اعتقاد آنان، باوری بود که به نفی منظومه توحید می‌انجامید؛ در واقع بهترین و معتقدترین گروه مشرکان نسبت به نظام توحیدی، کسانی بودند که امورات جزئی خود را از بت‌ها که نماد ارباب و الهه بودند، در حالی مطالبه می‌کردند که آنها را مستقل در تاثیر و اجابت می‌دانستند.^۱

از منظر علامه طباطبایی، بشر از ابتدا بر اساس اقتضای فطرت خدادادی در مسئله توحید، نگاه صحیحی داشته و هیچ‌یک از مراتب توحید را نفی نمی‌کرد؛ لذا جز خداوند، مبدأ و آغازی برای عالم نمی‌شناخت؛ بر این اساس، خلق، ملک، رزق، احیاء و اماتة و تدبیر عالم را صرفاً از آن خدا دانسته و در مقام پرستش، معبودی غیر از الله نداشت؛ اما به

۱. سوره انبیاء، آیات ۲۶-۲۷؛ طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۸، ص ۱۴۸.

مرور زمان از این نگاه توحیدی فاصله گرفت و گمان کرد، مدیریت هستی به غیر خدا واگذار شده و تدبیر امور هستی را به غیر خدا نسبت داد؛ در واقع او این چنین عقیده توحیدی خود را شرک آلود کرد و سپس به جای پرستش الله، به پرستش کسانی مشغول شد که به گمان خود، تدبیر عالم در دست آنان است. بشر رفته رفته برای معبودهای خود تمثال‌هایی تراشید و به جای خدایان، به عبادت آنها مشغول شد. خداوند هم در مذمت آنان فرمود: «قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ»^۱؛ کار به جایی رسید که بت پرستی جای خداپرستی را گرفت و وثیت جزء لاینفک زندگی بشر شد.^۲ بشر نیز صدقات و تبرعات خود را بین بت‌ها و خداوند تقسیم می‌کرد؛ در واقع بخشی را به بت‌ها هدیه می‌کردند. «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»^۳؛ به شهادت تاریخ، چوب‌ها و سنگ‌های تراشیده شده‌ای را که وثی‌ها به آنها احترام می‌گذارند، مجسمه و تندیس آلهه، فرشتگان، انسان‌های برجسته، ستارگان و مانند آن بود که برای یادبود و بزرگداشت آنها ساخته بودند؛ چنان‌که برخی از مفسرین نوشته‌اند، در آغاز، ربّ و معبود آنها مجسمه‌ها نبودند، بلکه فرشته و مانند آن بود؛ ولی به تدریج و در گذر زمان، وقتی کار به دست جاهلان افتاد، مجسمه‌ها پرستیده شد.^۴

اما پرودگار متعال با ارسال رسل، خواهان اصلاح نگاه مشرکانه بشر در دو حوزه «تدبیر عالم» و «پرستش» بود؛ از این رو، انبیا همان‌گونه که ترک پرستش غیرالله را از بشر خواستند، تلاش کردند نگاه شرک آلود آنان به ربوبیت را نیز اصلاح کنند تا به ربوبیت الله ایمان بیاورند. «وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۵

آنچه در مقاله پیش رو می‌خوانید، بررسی تحلیلی علامه طباطبائی به شرک ربوبی

۱. سوره صافات، آیه ۹۵.

۲. سوره انبیاء، آیات ۲۶-۲۷؛ طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۸، ص ۱۴۸.

۳. سوره انعام، آیه ۱۳۶.

۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

۵. سوره حدید، آیه ۸.

مشرکین و مقایسه دیدگاه وی با نگاه نادرست وهابیان در این حوزه می‌باشد؛ نگارنده با مراجعه به تفسیر المیزان، نادرستی عقیده وهابیان مبنی بر موحد بودن مشرکین عصر نزول را به اثبات رسانده است.

شرک در لغت

شرک در لغت به معنی قسمت و نصیب است؛^۱ از نظر ابن منظور، «الشَّرْكَه وَ الشَّرْكَه» به معنی مشارکت و شریک شدن دو یا چند نفر با یکدیگر است؛ در واقع با وی مشارکت کردم، یعنی شریک او شدم.^۲ ابن فارس نیز شرک را به معنی همکاری و مقارنت در کار یا چیزی گرفته است؛^۳ همچنین شرک گاهی به معنی شراکت در فعل (عمل) است؛ بدین معنی که دو نفر در انجام کاری سهیم باشند؛ مانند اینکه دو فرد در ساختن عمارت یا بنایی با یکدیگر همکاری کنند. جمع شریک، شرکاء یا اشراک است و به معنی سهیم شدن فرد در چیزی است.^۴

شرک در اصطلاح

شرک در اصطلاح، نقطه مقابل توحید و به معنی همتا و شریک قرار دادن برای خداوند در ذات، صفات یا افعال است؛ بدین معنی که برای چیزهای دیگر اعم از بت، افراد و...، شأن ربوبی قائل بوده و شریک و همتای خداوند قرار داده شوند.^۵

ربوبیت در لغت

ربوبیت از رب گرفته شده است. اصل ماده رب از «ر.ب.ب» و در لغت به معنای مختلفی از جمله مالک، صاحب، سید و سرور، مقیم، مصلح و پرورش دهنده آمده است؛ چنان که جوهری می‌نویسد: ربّ هر چیزی مالک آن است. «رَبَّ الْمَالِ وَ رَبَّ الدِّينِ»، به معنای

۱. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۴۸.

۲. «شَارَكْتُ فَلَانًا أَي صَرْتُ شَرِيكَهُ»: (همان).

۳. ابن فارس، احمد، معجم مقایس اللغة، ج ۳، ص ۲۶۵.

۴. جوهری، اسماعیل، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۴، ص ۱۵۹۴-۱۵۹۳.

۵. سبحانی، جعفر، التوحید و الشرک فی ضوء الكتاب و السنه، ص ۱۳.

مالک مال و مالک قرض است؛ علاوه بر این، رب را به معنای مصلح نیز تفسیر کرده است؛ لذا عبارت «رَبِّ الضَّيْعَةِ» را به معنای اصلاح کردن و به اتمام رساندن امورات زمین می‌داند.^۱ خلیل احمد فراهیدی و ابن‌درید نیز، رب را به معنای مالک می‌دانند و می‌نویسند: «مَنْ مَلَكَ شَيْئًا فَهُوَ رَبُّهُ».^۲ ازهری نیز ذیل واژه «رَبِّ» می‌نویسد: الربّ همان خداوند متعال است و خداوند، ربّ همه چیز، یعنی مالک همه چیز است و ربوبیت همه مخلوقات به دست خداوند است و شریکی ندارد. وی می‌گوید: ابن‌انباری گفته است: ربّ بر سه قسم است؛ الف: ربّ به معنای مالک؛ ب: ربّ به معنای سروری که اطاعت می‌شود؛ برای مثال خداوند در آیه ۴۱ سوره یوسف فرمود: سرور خود را شراب می‌نوشاند؛ ج: ربّ به معنای مصلح؛ مانند ربّ الشیء، یعنی آن چیز را اصلاح کرد.^۳ ابن‌منظور نیز می‌گوید: «الربّ» همان خداوند متعال است که ربّ هر چیزی، یعنی مالک آن است؛ ربّ در لغت بر صاحب، آقا، تدبیر و تربیت‌کننده، سرپرست و نعمت‌دهنده اطلاق می‌شود؛^۴ همچنین، «رب» در آیه شریفه که می‌فرماید: «أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ»^۵ را به معنای «سید» دانسته‌اند.^۶ وی استعمال این واژه را در صاحب، آقا، تربیت‌کننده، سرپرست، نعمت‌دهنده و سید، جایز دانسته است. ابن‌اثیر با استناد به روایت پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فَقْرٍ مُرَبٍّ أَوْ مُلَبٍّ»، به خدا از فقر ثابت و پایدار پناه می‌برم،^۷ رب را به معنای مقیم نیز تفسیر کرده است. راغب اصل واژه رب را از ماده «تربیت» می‌داند و چنین می‌گوید: «الربّ في الاصل: التربيّة، وهو انشاء الشيء حالاً فحالاً الي حد

۱. «رب كل شيء: مالكه. والرب: اسم من أسماء الله عز وجل... ورب الضيعة، أي أصلحها وأتمها»؛ (جوهری، اسماعیل، الصحاح للجوهري، ج ۲، ص ۱۴۷).

۲. فراهیدی، خلیل، ترتیب کتاب العین، ج ۱، ص ۶۴۰؛ ابن‌درید، محمد بن حسن، جهرة اللغة، ج ۱، ص ۶۷.

۳. «رب: الربّ، هُوَ الله تبارك وتعالى، هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، أَي مَالِكِهِ، وَهُوَ الرَّبُّوبِيَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ لَا شَرِيكَ لَهُ... ائِنْ الْأَنْبِيَاءَ: الرَّبُّ: يَنْقَسِمُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: يَكُونُ الرَّبُّ: الْمَالِكُ، وَيَكُونُ الرَّبُّ: السَّيِّدُ الْمُطَاعَ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: «فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا» أَي سَيِّدَهُ، وَيَكُونُ الرَّبُّ: الْمُصْلِحُ. رَبُّ الشَّيْءِ، أَي أَصْلَحَهُ»؛ (ازهری، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، ج ۱۵، ص ۱۲۸).

۴. «رب: الربّ: هُوَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ، هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ أَي مَالِكِهِ... الرَّبُّ يُطْلَقُ فِي اللُّغَةِ عَلَى الْمَالِكِ، وَالسَّيِّدِ، وَالْمُدَبِّرِ، وَالْمُرَبِّيِّ، وَالْقَيِّمِ، وَالْمُعَيِّمِ»؛ (ابن‌منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۹).

۵. سوره يوسف، آیه ۴۱. ۵.

۶. ابن‌انباری، ابوبکر، الزاهر، ج ۲، ص ۸۱.

۷. ابن‌اثیر، علی، النهايه، ج ۲، ص ۱۸۱.

التمام»؛ بنا بر آنچه که اهل لغت گفته‌اند، پس ربوبیت الله به معنی مالکیت و تدبیر وی بر هستی است و وقتی کسی بگوید، الله رب العالمین است، به این معناست که هم هستی را ملک خداوند دانسته و هم تدبیر این ملک و هستی را منحصر در او کرده است.

تفسیر ربوبیت از نگاه وهابیت

وهابی‌ها عموماً خالقیّت را در کنار ملک و تدبیر در تفسیر ربوبیت ذکر کرده‌اند؛ همان‌طور که عبدالرحمن السعدی می‌نویسد: «توحید الربوبیه: بأن یعتقد أن الله هو الرب المتفرد بالخلق والرزق والتدبیر»؛^۲ وی در تفسیر شرک ربوبی می‌نویسد: «... حیث اعتقد شریکا مع الله فی الخلق والتدبیر»؛^۳ بن‌باز نیز می‌نویسد: «إن توحید الربوبیة هو إفراد الله بالخلق والملك والتدبیر»؛^۴ محمد صالح الفوزان نیز همین‌گونه به تفسیر ربوبیت پرداخته است.^۵ محمد صالح العثیمین نیز در تفسیر ربوبیت می‌نویسد: «إن توحید الربوبیة هو إفراد الله بالخلق، والملك، والتدبیر»؛^۶ لذا وقتی وهابیان می‌گویند: مشرکین در ربوبیت موحد بودند، مرادشان این است که آنها علاوه بر توحید خالقیّت، در مسئله تدبیر و ملک نیز موحد بودند و برای معبودهای خود هیچ شأن ربوبی قائل نبودند؛ یعنی آنان را مالک هیچ نفع و ضرری نمی‌دانستند!

سوالی در اینجا مطرح است که آیا تفسیر ربوبیت به خالقیّت صحیح است؟ آیا می‌توان عنصر خالقیّت را در کنار مالکیت و تدبیر، در تفسیر ربوبیت ذکر کرد یا نه؟ پاسخ به این سوال را به بخش بعدی، یعنی بررسی ربوبیت از منظر علامه طباطبایی واگذار می‌کنیم.

تفسیر ربوبیت از نگاه علامه طباطبایی

مرحوم علامه طباطبایی، مطالب فراوانی در باب تفسیر ربوبیت و معنای رب گفته‌اند که

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۳۳۷.

۲. سعدی، عبدالرحمن، القول السدید شرح کتاب التوحید، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۴۴.

۴. بن‌باز، عبدالعزیز، فتاوی مهمّة لعموم الأمة، ص ۸.

۵. فوزان، صالح، کتب العقیده، ج ۱۹، ص ۸.

۶. ابن‌عثیمین، محمد، فتاوی أركان الإسلام، ص ۱۲.

ذکر تمامی آنها از بحث ما خارج است؛ اما وی رب را به معنای «المالک المدبّر»، مالکی که مدبر است^۱ تفسیر می‌کند و می‌نویسد: این ویژگی مخصوص خدا بوده و کسی جز خدا مستحق آن نیست.^۲ مراد وی از ربوبیت الله بر عالم، سیطره نظم واحد بر تمام اجزاء آن است؛ به گونه‌ای که در سایه این نظم، هر موجودی متوجه به غایت خود می‌شود.^۳

آنچه مهم است اینکه علامه طباطبایی در هیچ موردی خالقیت را در تفسیر ربوبیت ذکر نکرده و دیدگاه وی با نظر اهل لغت سازگار است؛ لذا یکی از نقاط اصلی افتراق دیدگاه علامه با وهابیت، به تفسیر ربوبیت برمی‌گردد.

وهابیان خالقیت را در تفسیر ربوبیت ذکر کرده‌اند؛ در حالی که:

الف: مقوله ربوبیت، ناظر به ملک و تدبیر و خالقیت، ناظر به ایجاد مخلوقات از عدم به عرصه وجود است؛

ب: هیچ‌یک از اهل لغت، ربوبیت را به خالقیت تفسیر نکرده‌اند؛

ج: در هیچ آیه‌ای ربوبیت به خالقیت تفسیر نشده است؛

د: تفسیر رب به خلق برخلاف، اصل پذیرفته شده نزد وهابیت، مبنی بر استقلال معنوی هر یک از صفات باری است. شیخ عثیمین در تفسیر صفات باری می‌نویسد: هر یک از اسماء و صفات باری، بر معنایی دلالت دارد که وصف دیگری بر آن دلالت ندارد. او می‌گوید: صفات علی‌رغم تغایر مفهومی از یک مسمی و مصداق واحد دلالت دارند.^۴

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۲۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۸.

۳. «تدبیر أمر العالم نظم أجزاءه نظماً جيداً متقناً بحيث يتوجه به كل شيء إلى غايته المقصودة منه و هي آخر ما يمكنه من الكمال الخاصبه و منتهى ما ينساق إليه من الأجل المسمى، و تدبير الكل إجراء النظام العام العالمي بحيث يتوجه إلى غايته الكلية و هي الرجوع إلى الله و ظهور الآخرة بعد الدنيا»؛ (طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۹۰).

۴. «... لدلالة كل واحد منهما على معناه الخاص. ف "الحي، العليم، القدير، السميع، البصير، الرحمن، الرحيم، العزيز، الحكيم" كلها أسماء لمسمى واحد وهو الله سبحانه وتعالى، لكن معنى الحي غير معنى العليم، ومعنى العليم غير معنى القدير، وهكذا»؛ (ابن عثیمین، محمد، القواعد المثلى في صفات الله وأسمائه الحسنى، ص ۸).

جمع بندی

ربوبیت به معنای مالکیت در تدبیر است و ذکر مفهوم خالقیت در تفسیر ربوبیت، برخلاف استعمال لغت عرب و مبانی خود وهابیت در باب معانی اسماء و صفات است.

شرک ربوبی مشرکین از نگاه وهابیت

مسئله موحد دانستن مشرکین در ربوبیت، تقریباً از جمله شعارهای اصلی وهابیان در باب توحید است. دلیل آنان بر این دیدگاه نادرست، اعتراف ظاهری مشرکین در برخی از آیات به خالقیت و مالکیت پروردگار و نسبت دادن ربوبیت به او است؛ چنان که محمد بن عبدالوهاب در کشف الشبهات می نویسد: مشرکین معاصر رسول الله ﷺ به توحید ربوبی اعتراف داشتند. وی سپس از همین اعتراف مشرکین، ایمان آنان را نتیجه می گیرد و می گوید: چنان چه کسی خواهان پی بردن به دلیل این مدعا باشد، آیات زیر را برای وی بخوان که می فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾؛ بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک و خالق گوش و چشم- هاست؟ چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور جهان را تدبیر می کند؟ به زودی در پاسخ می گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟^۱

همچنین این آیات زیر را بخوان که می فرماید: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾؛ بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می دانید؟! به زودی در پاسخ تو می گویند: همه از آن خداست! بگو: آیا

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

متذکر نمی‌شوید؟! بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه، و پروردگار عرش عظیم است؟ به‌زودی خواهند گفت: همه اینها از آن خداست! بگو: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید و از خدا نمی‌ترسید و دست از شرک بر نمی‌دارید؟! بگو: اگر می‌دانید، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه‌دادن ندارد؟! خواهند گفت: همه اینها از آن خداست. بگو: با این حال چگونه می‌گویید سحر شده‌اید و این سخنان، سحر و افسون است؟!^۱ وی در ادامه توصیه می‌کند: در پاسخ این سوال، سایر آیاتی که بر ایمان مشرکین به ربوبیت دلالت دارند را قرائت کن.^۲

محمد بن عبدالوهاب بدون توجه به سیاق آیات مورد نظر و سایر آیات مورد ادعا، ایمان مشرکین به ربوبیت را مسئله‌ای مسلم و محرز دانسته و می‌گوید: این همان توحیدی است که مشرکین عصر نزول را به اسلام وارد نکرد^۳ و هیچ فردی را وارد اسلام نمی‌کند.

محمد بن ابراهیم آل‌شیخ نیز در این باره می‌نویسد: مشرکین عصر نزول به توحید ربوبیت اقرار داشته‌اند؛ از این رو، در ربوبیت با انبیا مخالفتی نمی‌کردند. او می‌گوید: «فهم مُفْرُونٌ مذعنون بتوحيد الربوبية، لم ينازعوا فيه»؛ مشرکین به توحید ربوبیت اقرار و اذعان داشتند و با انبیا در این زمینه منازعه و درگیری نداشتند.^۴ شیخ صالح العثیمین نیز مانند محمد بن عبدالوهاب، همین مطلب را تکرار کرده و مشرکین عصر نزول را در ربوبیت موحد می‌داند.^۵

عبدالرحمن بن حسن، نوه محمد بن عبدالوهاب با تکرار عقیده جد خود می‌نویسد: «وأما الربوبية فقد أقرروا بها»؛ اما توحید ربوبیت، به تحقیق، مشرکین به آن اقرار داشتند.^۶ نتیجه اینکه وهابیان معتقدند، مشرکین در طول تاریخ در مسئله ربوبیت (خلق، ملک

۱. سوره مؤنون، آیات ۸۹-۸۴.

۲. ابن‌عبدالوهاب، محمد، کشف الشبهات، ص ۵.

۳. همان.

۴. آل‌شیخ، محمد بن ابراهیم، شرح کشف الشبهات، ص ۲۹.

۵. ابن‌عثیمین، محمد، شرح کشف الشبهات و بلیه شرح الأصول الستة، ص ۲۲.

۶. آل‌شیخ، عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۳.

و تدبیر) موحد بودند و تنها مشکل شان این بود که از عبادت الله پرهیز می کردند؛ چنان که ابن عثیمین در این باره می نویسد: «وهذا القسم (التوحيد الالوهيه) كفر به وجهه أكثر الخلق، ومن أجل ذلك أرسل الله الرسل»؛ اکثر مخلوقات به این قسم از توحید (توحید الوهی) کفر ورزیده و منکر آن بودند و خداوند نیز رسل را برای همین قسم از توحید فرستاد.^۱

آنچه گفته شد درباره مشرکین عصر نزول بود؛ اما در مورد مشرکین قبل از عصر نزول، وهابیان بر این عقیده اند که حتی مشرکین قبل از عصر نزول نیز (به غیر از عده ای قلیل)، در ربوبیت موحد بودند؛ چنان که بن باز می گوید: در امت های گذشته، عده قلیلی مانند فرعون ربوبیت الله را قبول نداشتند؛ اما سایر مردم در ربوبیت موحد بودند؛^۲ لذا شیخ صالح الفوزان می گوید: «فالأكثرية منهم يؤمنون بتوحيد الربوبية»؛ اکثر مشرکین (نه تمامی آنان) مومن به توحید ربوبیت بودند.^۳

ارزیابی دیدگاه وهابیت

دیدگاه وهابیت در باب ربوبیت از جهات مختلفی باطل است؛ جهت اول به تفسیر ربوبیت برمی گردد؛ زیرا تفسیر ربوبیت به خالقیت، برخلاف نظر اکثر اهل لغت می باشد؛ جهت دوم اینکه نظر وهابیت در باب ایمان مشرکین به ربوبیت الله نیز، با آیات فراوانی از قرآن کریم در تعارض است؛ زیرا مشرکین علاوه بر اقرار به ربوبیت الله، برای بت های خود نیز شأن ربوبی قائل بوده و بت ها را در ربوبیت، هم ردیف خدا می دانستند؛ لذا در قیامت به این حقیقت اعتراف می کنند که ما در دنیا غیرالله را هم رتبه الله می دانستیم. خداوند در قرآن از قول آنها می فرماید: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ* إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴ و امور روزمره خود مانند عزت «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»^۵ و نصرت «وَ

۱. ابن عثیمین، محمد، القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۵.

۲. بن باز، عبدالعزیز، فتاوی اسلامیة، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. فوزان، صالح، التوحید، ص ۹.

۴. سوره شعرا، آیه ۹۸-۹۷.

۵. سوره مریم، آیه ۸۱.

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ^۱ را از بت‌ها طلب می‌کردند؛ با این وجود، نمی‌توان مشکل مشرکین را منحصر در پرستش غیرالله دانست؛ در حالی که قبل از مسئله پرستش، در اصل توحید ربوبیت الله بر هستی نیز مشرک بودند!

به منظور پرهیز از تکرار، سایر نقدهای وارده به عقیده وهابیان، مبنی بر ایمان مشرکین به ربوبیت الله را در ضمن بیان دیدگاه علامه طباطبایی ذکر می‌کنیم.

شُرک ربوبی مشرکین از نگاه علامه طباطبایی

چنان که گذشت، علامه طباطبایی ربوبیت را به معنای مالکیت در تدبیر می‌داند و برخلاف وهابیان، خالقیت را در تفسیر ربوبیت ذکر نمی‌کند؛ پس، اولین نقطه افتراق دیدگاه علامه با وهابیت به تفسیر ربوبیت برمی‌گردد.

با ذکر مقدمه فوق، به بیان دیدگاه علامه طباطبایی در باب شرک ربوبی مشرکین می‌پردازیم.

مشرکین در خالقیت موحد بودند

اولین نکته در بحث شرک مشرکین از نگاه علامه طباطبایی، تفاوت بین خالقیت و ربوبیت است؛ لذا وی ذیل آیه «ما نعبدهم إلا ليقربونا» می‌نویسد: کسی را نداریم که در خالقیت مشرک باشد.^۲ وی همچنین، ذیل آیه «وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» می‌گوید: مشرکی یافت نمی‌شد که به تعدد صانع موجد (خالق) معتقد باشد؛^۳ لذا مشرکان خالقیت خدا را باور داشتند.^۴ ایشان درباره اعتقاد وثنی‌ها به خالقیت خدا، این اعتقاد را از مسلمات

۱. سوره یس، آیه ۷۴.

۲. «ما نعبدهم هؤلاء إلا ليقربونا بسبب عبادتنا لهم إلى الله تقريبا فهم عادلون منه تعالى إلى غيره، و إنما سمو مشرکین لأنهم يشركون به تعالى غيره حيث يقولون بكونهم أربابا و آلهة للعالم و كونه تعالى ربا و إلهيا لأولئك الأرباب و الآلهة، و أما الشركة في الخلق و الإيجاد فلم يقل به لا مشرک و لا موحد»؛ (طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۳۴).

۳. «و الآية الكريمة إنما تنفي الآلهة من دون الله في السماء و الأرض بهذا المعنى لا بمعنى الصانع الموجد الذي لا قائل بتعدده؛ آیه مذکور اعتقادی را نفی می‌کند که آسمان و زمین را به الهه نسبت دهد؛ نه در اصل خالق»؛ (طباطبایی، محمد حسین، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۷).

۴. «قوله تعالى: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ - إلى قوله - ﴿مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ... و ما رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ إلى تمام سبع آيات. و اتضاح المراد منها يتوقف على تذكر أصول مذاهب الوثنية في أمر الربوبية و قد تقدمت الإشارة إليها في خلال الأبحاث

اعتقادی آنان می‌داند.^۱ ایشان در ذیل آیه «وَلَسَنَ سَأَلُهُمْ مِنَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولُنَّ لِلَّهِ»، به اعتقاد مشرکان می‌پردازد که خالق را یکی می‌دانستند و می‌گوید: بت‌پرستان معتقد نبودند که خداوند در خلقت و ایجاد عالم، شریک دارد؛ بلکه مخالفت-شان با اسلام، در توحید ربوبیت بود؛ نه در توحید الوهیت به معنای خلق و ایجاد.^۲ نتیجه اینکه، علامه بین مسئله خالقیت و ربوبیت فرق گذاشته و تلازمی بین موحد بودن مشرکین در خالقیت و سایر مراتب توحید نمی‌بیند.

توحید خالقیت، مستلزم توحید ربوبی نیست

علامه معتقد است، مشرکین علی‌رغم توحید در خالقیت، در مسئله ربوبیت مشرک بودند؛ زیرا بین ربوبیت پروردگار و ربوبیت معبودهای خود تعارضی نمی‌دیدند. وی ذیل آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ» می‌گوید: مشرکان منکر انتساب خلقت به خدای متعال نبودند؛ بلکه منکر استناد تدبیر به خدا بودند؛ لذا تدبیر عالم را کار خدایان خود می‌دانستند و به این خاطر، الوهیت (استحقاق پرستش) را نیز مختص به آن خدایان می‌دانستند.^۳ وی همچنین ذیل آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ»

السابقة من هذا الكتاب كرارا. فهو لأجل برون أن وجود الأشياء ينتهي إلى موجد واجب الوجود هو واحد لا شريك له في وجود وجوده»؛ (همان، ج ۱۵، ص ۲۶۷-۲۶۶).

۱. «و وجه الكلام إلى الوثنيين المنكرين للبعث و هم معترفون به تعالى بمعنى أنه الموجد للعالم و رب الأرباب و الآلهة المعبودون دونه من خلقه، و لذا أخذ وجوده تعالى مسلما في ضمن الحجة»؛ (همان، ج ۱۵، ص ۵۶).

۲. «قوله تعالى: ﴿وَلَسَنَ سَأَلُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ لِلَّهِ﴾ إلى آخر الآية شروع في إقامة الحجة و قد قدم لها مقدمة تبنتي الحجة عليها و هي مسلمة عند الخصم و هي أن خالق العالم هو الله سبحانه فإن الخصم لا نزاع له في أن الخالق هو الله وحده لا شريك له و إنما يدعي لشركائه التدبير دون الخلق. و إذا كان الخلق إليه تعالى فما في السماوات و الأرض من عين و لا أثر إلا و ينتهي وجوده إليه تعالى فما يصيب كل شيء من خير أو شر كان وجوده منه تعالى و ليس لأحد أن يمسه خيرا يريده تعالى له أو يكشفه شرا يريده تعالى له لأنه من الخلق و الإيجاد و لا شريك له تعالى في الخلق و الإيجاد حتى يزاخمه في خلق شيء أو يمنعه من خلق شيء أو يسبقه إلى خلق شيء و التدبير نظم الأمور و ترتيب بعضها على بعض خلق و إيجاد فالله الخالق لكل شيء كاف في تدبير أمر العالم لأنه الخالق لكل شيء و ليس وراء الخلق شيء حتى يتوهم استناده إلى غيره فهو الله رب كل شيء و إليه لا رب سواه و لا إله غيره»؛ (همان، ج ۱۷، ص ۲۶۶).

۳. «و الوجه في ذكر الاستواء على العرش، بعد ذكر خلق السماوات و الأرض أن الكلام في اختصاص الربوبية و الألوهية بالله وحده و مجرد استناد الخلق إليه تعالى لا ينفع في إبطال ما يقول به الوثنية شيئا فإنهم لا ينكرون استناد الخلق إليه وحده و إنما يقولون باستناد التدبير و هو الربوبية للعالم إلى آلهتهم ثم اختصاصا لألوهية و هي المعبودية بآلهتهم و لله تعالى من الشأن أنه رب الأرباب و إله الآلهة»؛ (همان، ج ۱۶، ص ۲۴۴).

می‌نویسد: اگر خدای متعال، بعد از خلقت آسمان‌ها و زمین، مسئله استواء بر عرش را ذکر کرده، برای این است که سخن در اختصاص ربوبیت و الوهیت به خدای یگانه است و در چنین مقامی، صرف استناد خلقت به خدای تعالی، در باطل کردن عقیده بت‌پرستان کافی نبود؛ چون آنها منکر این استناد (خالقیت) نبودند؛ بلکه استناد تدبیر به خدا را انکار می‌کردند. مشرکین می‌گفتند: تدبیر عالم کار خدایان ماست؛ در نتیجه، الوهیت (استحقاق پرستش) نیز مختص به آن خدایان است و برای خدا، تنها این می‌ماند که رب آن، ارباب و معبود آن معبودهاست.^۱

یکی از نکات قابل توجه در بیانات علامه طباطبایی در باب شرک ربوبی مشرکین این است که وی معتقد است، در نگاه مشرکین، رب‌الارباب هیچ معنایی نداشت؛ در واقع، هر دسته‌ای از مشرکین تابع اعتقادات خاصی بودند؛ زیرا بت‌پرست‌ها اساس اعتقادات خود را بر پایه‌های نظمی که همه آن را قبول داشته باشند نگذاشته بودند؛ مثلاً صابئین، برهمایی‌ها و بوداییان، امور عالم را به چند نوع تقسیم می‌کردند و برای امور هر یک از آسمان‌ها و زمین و انواع حیوانات و نباتات و دریا و خشکی، اله و معبودی داشتند و به جای خدا آن را می‌پرستیدند؛ در واقع آن اله را شفیع و مقرب درگاه خدا دانسته و مجسمه‌ای به نام بت برای آن می‌تراشیدند. مجسمه‌ای که خصوصیات آن اله را بنا به اعتقادشان داشته باشد؛^۲ اما بنابر اعتقاد سایر مشرکین، کارها و تدبیر امور عالم هر قسمتش واگذار به یک طبقه از معبودها بود؛ مثلاً حب و بغض و صلح و جنگ و آسایش و امثال اینها، هر یک به طبقه‌ای واگذار شده بود؛ بعضی دیگر معتقد بودند، تدبیر نواحی مختلف عالم هر قسمت به یک طبقه از معبودین واگذار شده است؛ مثلاً آسمان به دست یکی و زمین به دست دیگری و انسان به دست یکی و سایر موجودات نیز به دست دیگری واگذار شده است؛ در نتیجه برای وثنی مسلکان، یک رب مطرح نبود؛ بلکه ارباب متعدد و آلهه بسیاری قائل بودند که هر یک، عالمی را که به او واگذار کرده بودند، تدبیر می‌کرد.

۱. همان، ج ۱۶، ص ۳۶۶.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۸۱.

الهی مدبر امور زمین و الهی دیگر، مدبر امور آسمان و الهی مدبر امور جایی دیگر بود و همه این خدایان (یعنی ملائکه و جن و قدیسین از بشر)، خود نیز الهی دارند که او را می‌پرستند و او خدای سبحان است که اله‌الالهه و رب‌الارباب است؛ حال که این معنا روشن شد، معلوم می‌شود که در برابر یک وثنی، کلمه رب‌العالمین کلامی بی‌معناست و با اصول مذهب آنان هیچ معنایی ندارد؛ چراکه اگر مقصود از این کلمه، یکی از مقدسات مذکور باشد، هیچ‌یک از آنها رب‌العالمین نیست؛ بلکه رب عالم خودش می‌باشد که مسئول تدبیر و مباشر در تصرف همان عالم است؛ مانند عالم آسمان و عالم زمین و امثال آن؛ اگر هم منظور از این کلمه خدای سبحان باشد که باز او رب‌العالمین نیست و اصلاً با عالمیان سر و کاری ندارد؛ زیرا امور عالمیان به زعم فرعونیان، واگذار به دیگران شده و خدای سبحان رب آنان و به عبارت دیگر، رب‌الارباب و تنها اله عالم آلهه است و اگر غیر این دو طایفه منظور باشد، یعنی کسی منظور باشد که نه رب واجب‌الوجود باشد و نه ارباب ممکن‌الوجود، چنین ربی مصداق خارجی و معقول ندارد.^۱

علامه معتقد است، مشرکین حتی منافاتی میان رب و مربوب بودن یک نفر نمی‌دیدند و گاهی شخص واحد مانند فرعون می‌تواند، از یک سو خودش رب سایر مردم باشد و از سوی دیگر، مربوب ربی دیگر باشد؛ چراکه ربوبیت در نظر آنان به معنای استقلال در تدبیر ناحیه‌ای از عالم است و با امکان و ربوبیت، هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه اصولاً تمام رب‌های وثنی‌ها، مربوب ربی دیگرند که او خدای سبحان است و رب‌الارباب است و دیگر هیچ الهی ما فوق او نیست و او الهی ندارد.^۲

شرک ربوبی، منشا شرک الوهی

علامه برخلاف وهابیان، شرک مشرکین را منحصر در الوهیت نمی‌داند؛ بلکه علاوه بر الوهیت، آنان را در ربوبیت نیز مشرک می‌داند و معتقد است، منشا اصلی شرک الوهی چیزی جز شرک ربوبی نمی‌باشد؛ زیرا بین شرک ربوبیت و شرک الوهی تلازم برقرار است.

۱. همان، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

وی می نویسد: تدبیر عالم را کار خدایان خود می دانستند و به این خاطر، الوهیت (استحقاق پرستش) را نیز مختص به آن خدایان می دانستند؛^۱ همان طور که می بینیم، علامه طباطبایی بین شرک الوهی و ربوبی تلازم برقرار کرده و شرک الوهی مشرکین را نشأت گرفته از شرک ربوبی می داند. آنچه علامه فرموده مورد قبول وهابیان نیز می باشد؛ لذا غالب آنان در نوشته های خود به این مسئله اعتراف دارند که «الوهیه یستلزم الربوبیه»؛ اعتقاد به الوهیت مستلزم اعتقاد به ربوبیت است؛^۲ یعنی هر کس را اله و معبود بدانیم، حتما او را قبلا رب دانسته ایم؛ با این وجود، وهابیان علی رغم اعتراف به استلزام الوهیت و ربوبیت، بین شرک ربوبی و الوهی مشرکین تفصیل داده و می گویند: علی رغم شرک الوهی، در ربوبیت موحد بودند.

نتیجه

دیدگاه وهابیت در مورد شرک مشرکین مبنی بر اینکه آنان در ربوبیت موحد و در الوهیت و پرستش مشرک بودند، با آیات قرآن در تعارض است. تعارض موجود را با مراجعه به تفسیر المیزان به اثبات رسانده و روشن شد که مشرکین، با اعتقاد به ربوبیت الله در امور کلان، در امور غیر کلان دیدگاهی مشرکانه داشته و گمان می کردند، تدبیر امور جزئی به معبودهایشان واگذار شده است. علامه طباطبایی با تبیین این مطلب معتقد است، آنچه موجب شد مشرکین به پرستش غیر خدا مشغول شوند، شرک در ربوبیت بود؛ بنابراین اگر مشرکین در ربوبیت موحد بودند، هیچ گاه غیرالله را نمی پرستیدند.

۱. «و الوجه في ذكر الاستواء على العرش، بعد ذكر خلق السماوات والأرض أن الكلام في اختصاص الربوبية والألوهية بالله وحده و مجرد استناد الخلقه إليه تعالى لا ينفع في إبطال ما يقول به الوثنية شيئا فإنهم لا ينكرون استناد الخلقه إليه وحده و إنما يقولون باستناد التدبير و هو الربوبية للعالم إلى آلهتهم ثم اختصاص الألوهية و هي المعبودية بآلهتهم و لله تعالى من الشأن أنه رب الأرباب و إله الآلهة»؛ (همان، ج ۱۶، ص ۲۴۴).

۲. فوزان، صالح، كتاب التوحيد، ص ۱۹.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، **النهاية في غريب الحديث والأثر**. تحقيق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحي، بيروت: المكتبة العلمية، ۳۹۹ق.
۳. ابن انباری، ابوبکر، **الزاهر في معاني كلمات الناس**، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن درید، محمد بن حسن، **جهرة اللغة**، بی جا: بی نا، بی تا.
۵. ابن عبدالوهاب، محمد، **كشف الشبهات**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶. ابن عثيمين، محمد، **القواعد المثلى في صفات الله وأسمائه الحسنى**، بی جا: بی نا، بی تا.
۷. ابن عثيمين، محمد، **القول المفيد على كتاب التوحيد**، عربستان: دار ابن الجوزي، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
۸. ابن عثيمين، محمد، **شرح كشف الشبهات ويليه شرح الأصول الستة**، رياض: دار الثريا للنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۹. ابن عثيمين، محمد، **فتاوى أركان الإسلام**، جمع و ترتيب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، رياض: دار الثريا للنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۰. ابن فارس، أحمد، **معجم مقاييس اللغة**، محقق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت: دارالفكر، ۳۹۹ق.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۲. ازهری، محمد بن احمد، **تهذيب اللغة**، محقق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۲۰۰۱م.
۱۳. آل شیخ، عبدالرحمن بن حسن، **فتح المجيد شرح كتاب التوحيد**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ پنجم، ۱۴۲۱ق.
۱۴. آل شیخ، محمد بن ابراهيم، **شرح كشف الشبهات**، بی جا: بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۵. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، **فتاوى مهمة لعموم الأمة**، محقق: إبراهيم فارس، رياض: دارالعاصمة، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۶. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، **فتاوى نور على الدرب**، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۷. جوهری، إسماعيل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية**، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ۱۹۹۰م.
۱۸. راغب اصفهانی، حسين، **مفردات راغب اصفهانی**، تهران: نشر مرتضوى، ۱۳۸۸ق.

۱۹. سبحانی، جعفر، **التوحيد و الشرك في ضوء الكتاب و السنه**، قم: نشر امام صادق عليه السلام، ۱۴۲۱ق.
۲۰. سعدی، عبدالرحمان، **القول السديد شرح كتاب التوحيد**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۲۱. طباطبائی، محمد حسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البيان**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق.
۲۳. فراهیدی، خلیل، **ترتیب کتاب العین**، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم: انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ق.
۲۴. فوزان، صالح بن فوزان، **التوحيد**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ چهارم، ۱۴۲۳ق.
۲۵. فوزان، صالح بن فوزان، **کتاب العقيدة**، بی جا: بی نا، بی تا.

